

درس چهارصد و سی و نهم

کیفیت تحقق وجود ذهنی در حملیات

أعوذ بالله من الشيطان الرجيم
بسم الله الرحمن الرحيم

فصل (۱۰).
فی أَنَّ الْحُكْمَ السَّلْبِيَّ لَا يَنْفَكُ عَنِ نَحْوٍ مِنْ وَجُودِ طَرْفِيهِ.^۱

مرحوم آخوند در این بحث راجع به کیفیت تحقق وجود ذهنی در حملیات و تحقق موضوع در ذهن [صحبت می‌کنند] و بحثشان را روی این مسئله قرار می‌دهند. چون در بحث گذشته صحبت در این بود که در قضایای سلبیه حمل وجود ندارد بلکه سلب حمل وجود دارد پس سلب ربط هست نه اینکه اثبات سلب برای موضوع است. با تفصیلی که در آنجا عرض شد و تقسیمی که ایشان بر اثبات سلب حکم و حمل سلب کردند یا اینکه سلب حمل در قضایای موجبه سالبة المحمول یا سالبة سالبة المحمول یا سالبة الموضوع، ایشان در این بحث می‌خواهند بفرمایند که در قضیه ما چه سالبه باشد چه موجبه باشد نیازی به وجود موضوع در همه آنها هست.

لِقَائِلٍ أَنْ يَقُولَ که در قضیه موجبه قبول داریم که باید موضوع وجود داشته باشد اما در قضیه سالبه که شما خودتان گفتید: سلب حمل است پس چطور در اینجا ما نیاز به وجود موضوع داریم؟! در واقع ما در قضیه سالبه بین محمول و موضوع را منقطع می‌کنیم و دیگر کاری به موضوع نداریم. ایشان می‌فرمایند که منظور ما در اینجا این است که یک وجودمائی و یک نحوه وجودی در قضیه سالبه ما لازم است. حالا آن وجودش چه وجود خارجی باشد چه وجود ذهنی باشد تفاوتی در این مسئله ندارد. یعنی ما در قضیه موجبه وقتی می‌گوییم: **زَيْدٌ قَائِمٌ طَبَعاً** باید این زید در خارج وجود داشته باشد اگر قضیه بخواید صادق باشد و قیام هم باید در خارج وجود عینی داشته باشد ولی در قضیه **زَيْدٌ لَيْسَ بِقَائِمٍ** آن عدم قیام را حمل بر زید می‌کنیم.

این حمل عدم قیام بر زید و سلب قیام از زید در قضیه سالبه ما به دو نحوه ممکن است تحقق پیدا کند؛ یکی اینکه موضوع در خارج هست ولی قیام نیست، خب در اینجا قضیه به عنوان سالبة المحمول می‌شود. دوم اینکه موضوع در خارج نیست طبعاً به تبع او قیام هم نیست. خیلی وقت‌ها اتفاق می‌افتد که ما در قضیه سالبه نظر بر عدم موضوع داریم. صحبت در این است که زید این کار را انجام داده است. من می‌گویم که زید نیست

^۱ .الحكمة المتعالية، ج ۱، ص ۳۷۰.

تا اینکه این کار را انجام داده یا نداده. اصلاً زیدی وجود ندارد **لَيْسَ زَيْدٌ بِقَائِمٍ** زیدی که قائم است، نیست حالا **سِوَاءَ كَانَ قَائِمًا أَوْ سِوَاءَ كَانَ قَاعِدًا** اصلاً زیدی نیست تا اینکه بخواهد قائم یا قاعد یا جالس باشد. سالبه در اینجا به عنوان سالبه به انتفاء موضوع هست یعنی در اینجا نظر روی ارتباط بین محمول و موضوع به عنوان **أَنَّ** **الموضوع مُنتَفٍ فِي الخَارِجِ** رفته است و با این عنوان الآن راجع به این قضیه صحبت می‌کنیم. چون موضوع در خارج منتفی است ما محمول را از او سلب می‌کنیم یعنی مثلاً گاهی اوقات برای تأکید یا برای دواعی دیگر یک هم‌چنین مسئله‌ای گفته می‌شود. نه اینکه موضوع در خارج هست اما محمول بر او حمل نمی‌شود، قصد ما این نیست.

من باب مثال می‌گوییم که عنقا در خارج اصلاً نیست تا اینکه نیازی به آشیانه یا لانه داشته باشد. شریک‌الباری ممتنع است تا اینکه حالا در تقسیم صفات باری تعالی نسبت به شریک‌الباری صحبت بشود که صفات قهریه برای شریک‌الباری است و صفات جمالیه برای پروردگار است مثل همان‌هایی که قائل به یزدان و اهرمن هستند. آنهایی که قائل به همان ثنویت هستند، در تقسیم صفات به صفات جلالیه و جمالیه، یزدان و اهرمن را متصف به صفات جمالیه و جلالیه می‌کنند. ما می‌گوییم که اصلاً شریک‌الباری برای باری ممتنع است حالا کاری به صفات جمالیه و جلالیه نداریم. کاری به صفات قهریه و لطف و رحیمیه پروردگار نداریم بلکه اصل شریک‌الباری ممتنع است فکیف به اینکه حالا بخواهد صفات بین جمال و جلال تقسیم بشود همان‌طور که قائل به یزدان و اهرمن هستند.

پس می‌بینید دواعی مختلف موجب عقد قضایای مختلف سالبه الموضوع یا سالبه المحمول یا سالبه الطرفین هست. اما اینکه شما می‌بینید مرحوم آخوند می‌گویند که قضیه سالبه اعم از قضیه موجب است به عنوان اینکه در قضیه موجب وجود خارجی موضوع شرط است ولی در قضیه سالبه وجود خارجی موضوع شرط نیست این بنا بر آن تفصیلی که قوم کردند ایشان می‌فرمایند که این تفصیل اشتباه است زیرا ما در قضایای موجب هم می‌بینیم که وجود خارجی شرط نیست مثل **شَرِيكُ الْبَارِي مُمْتَنِعٌ**. **خَبْ شَرِيكُ الْبَارِي مُمْتَنِعٌ قَضِيَّةٌ** موجب است ولیکن موضوع در خارج منتفی است یا **الْمُتَنَاقِضِينَ لَا يَتَحَقَّقَانِ، الْمُتَنَاقِضِينَ مُمْتَنِعَانِ** این هم یک قضیه موجب است ولی متناقضین در خارج معدوم هستند یا فرض کنید **الْعَدَمُ الْمَطْلُوقُ عَدَمٌ** این هم الآن قضیه موجب است در حالی که وجود موضوع در خارج منتفی است.

بنابراین چه فرقی بین قضایای سالبه با قضایای موجب شد؟ در قضایای موجب هم بر دو قسم است: یا قضایایی که وجود موضوع در خارج محقق است مانند **زَيْدٌ قَائِمٌ** یا مثلاً باری تعالی کذا، واجب الوجود **رَازِقٌ، خَالِقٌ، صَانِعٌ، عَالَمٌ و قَدِيرٌ** در اینجا وجود موضوع در خارج محقق است یا قضایای مجبه‌ای داریم که وجودش در خارج محقق نیست مانند **شَرِيكُ الْبَارِي مُمْتَنِعٌ** این هم موجب است و از آن طرف قضایای سالبه‌ای

داریم که وجود موضوع در خارج محقق است مثل **زیدٌ لیسَ بِقائِمٍ** زید هست و قائم نیست یا قضایایی داریم اصلاً وجود او هم در خارج نیست مانند **لیسَ زیدٌ بِقائِمٍ** اصلاً وجود موضوع در اینجا شرط نیست.

فرق قضیه سالبه به انتفاء موضوع با قضیه موجه

لذا مرحوم آخوند در اینجا به یک نکته دقیقی اشاره می کنند که آن نکته قابل اهمیت است و انصافاً نکته ارزشمندی هست که در اینجا مطرح می کنند. ایشان می فرمایند که یک وقتی در قضیه سالبه به انتفاء موضوع، عنوان قضیه در آن لحاظ شده است - انتفاء موضوع - یعنی به وصف **أَنَّهُ مُنتَفٍ فِي الْخَارِجِ** ما این محمول را حمل می کنیم اما این مسئله در قضیه موجه نیست. در قضیه موجه به وصف **أَنَّهُ مُمْتَنِعٌ فِي الْخَارِجِ** ما نمی آیم آن محمول را بر موضوع حمل کنیم. وقتی که می گوئیم: **شَرِيكُ الْبَارِي مُمْتَنِعُ الْوُجُودِ** آیا وقتی که شما شریک الباری را در ذهن تصور می کنید به وصف **أَنَّهُ مَعْدُومٌ فِي الْخَارِجِ** تصور می کنید؟! بنابراین چرا می گوئید که **مُمتنع الوجود**؟! پس شما شریک الباری را بدون لحاظ تحقق و عدم تحقق در ذهن تصور می کنید، بعد آن وقت ذهن وقتی شریک الباری و خصوصیات و لوازمش را تصور کند حکم به امتناع برای شریک الباری می کند نه اینکه از اول لحاظ امتناع خارجی برای شریک الباری متصور می شود اگر لحاظ بشود پس دیگر محمول آوردن ندارد و نیازی به محمول نداریم. از اول خود موضوع به لحاظ و به حیثیت عدمیه فرض شده پس در اینجا دیگر محمول نمی خواهیم ولی در قضایای سالبه به انتفاء موضوع، ما در بعضی از این قضایا موضوع را به عنوان **أَنَّهُ مَعْدُومٌ فِي الْخَارِجِ** برای او محمول می آوریم مثل **الْمَعْدُومُ الْمَطْلُوقُ لَا يُخْبِرُ عَنْهُ** وقتی می گوئیم: **الْمَعْدُومُ الْمَطْلُوقُ لَا يُخْبِرُ عَنْهُ** معنایش این هست که آنچه که در خارج معدوم است **لَا يُخْبِرُ عَنْهُ** از آن خبر داده نمی شود. **الْمُتَنَاقِضَانِ لَا يَجْتَمِعَانِ** و **لَا يَرْتَفِعَانِ** یعنی متناقضین که در خارج ممتنع است احکامش این هست که **لَا يَجْتَمِعَانِ** و **لَا يَرْتَفِعَانِ**. **لَيْسَ زَيْدٌ بِقَائِمٍ** در آنجا زیدی که در خارج نیست طبعاً قائم هم نیست، جالس هم نیست، قائد هم نیست و نائم هم نیست.

شرطیت لحاظ عدم وجود خارجی موضوع، در قضیه سالبه به انتفاء موضوع

پس در قضیه سالبه به انتفاء موضوع لحاظ عدم وجود خارجی موضوع، شرط است ولی در مورد [قضیه] موجه یک هم چنین مطلبی وجود ندارد. ولی با تمام این اوصاف وقتی که می خواهیم قضیه ای را در ذهن تشکیل بدهیم باید این قضیه یک وجودمائی از موضوع داشته باشد. ما نمی گوئیم که وجود خارجی، همین شریک الباری که می گوئید: **ممتنع**، بالآخره شما این شریک الباری را در ذهن آوردید و یک تصویری برای شریک الباری کردید و همین تصور کفایت می کند از اینکه شما به این موضوع قضیه حمله یک وجودمائی

بدهید و این وجوداً فرقی نمی‌کند چه در قضیه سالبه باشد یا در قضیه موجبه باشد فرقی این است که در قضیه سالبه به انتفاء موضوع در آنجا لحاظ عدم خارجی می‌شود اما در قضیه موجبه باینکه موضوعش در خارج نیست مثل شریک‌الباری ولی لحاظ عدم خارجی نمی‌شود فرقی فقط همین است.

فَصَلِّ (۱۰).
فِي أَنَّ الْحُكْمَ السَّلْبِيَّ لَا يَنْفَكُ عَنْ نَحْوٍ مِنْ وَجُودِ طَرَفِيهِ.

حکم سلبی منفک از یک نحوّمائی از وجود طرفین نیست.

تلمیح: شما نقیضین را چطور تصور می‌کنید؟ مفهوم اینکه می‌گویید که نقیضین وجودّمائی دارد باز هر طرفش را که تصور کنیم طرف دیگر را در واقع نمی‌گذارد تصور بشود پس وجودّما چطوری شکل می‌گیرد؟ مفهومش همان مفهوم عدمی که در خارج....

استاد: قیام و عدم قیام؛ همین که می‌گویید که قیام و عدم قیام در خارج جمع نمی‌شود، چطور شما قیام و عدم قیام را تصور کردید؟ بالأخره در ذهن آوردید.

تلمیح: در آن واحد نمی‌آید چون وقتی که قیام را می‌گوییم، عدم قیام باز مفهومش می‌شود در واقع اینکه آن قیامی که باز نیست آن قیام را باز من می‌آیم در واقع ادراک می‌کنم و به آن وجود می‌دهم.

استاد: آمدید اول قیام و بعد نقیضش را تصور کردید؛ عدم قیام را تصور کردید بعد هردو را [تصور کردید]. اگر هر کدام از اینها را جدا جدا بخواهید تصور بکنید آیا می‌توانید بگویید که لا یجتمعان؟ یا اینکه نه، باید هردو را باهم تصور کنید تا بگویید: لا یجتمعان. وقتی هردو را باهم در ذهنتان می‌آورید می‌گویید که نه، این نمی‌شود در خارج باشد. اما اگر اول قیام را تصور کنید و بعد عدم قیام را تصور بکنید پس دیگر چطور می‌توانید لا یجتمعان را تصور کنید؟ شما ذهنتان در دو لحظه دو چیز را تصور کرد و دو شخصیت و دو تصور جدای از هم پیدا کرد پس چطور حکم به محمول برای هردو در آن واحد می‌دهید؟ به خاطر این است که هردو را در آن واحد در ذهن تصور کردید گرچه در خارج نیست ولی در ذهنتان که هست.

تلمیح: شاید به لحاظ آن مفهوم نبود خارجی‌اش ما این مفهوم را ادراک کردیم که در خارج نیست. استاد: در خارج که نقیضیان نداریم آنچه که در خارج هست یا قیام است یا عدم قیام است. الآن در خارج یا یوم هست یا عدم یوم هست حالا لیل است البته لیل و یوم متضاد هستند حالا عدم یوم فرض کنید، اما در مورد نهار و عدم نهار، شما چطور می‌توانید این نهار و عدم نهار را در ذهن خودتان تصور کنید؟! اگر نتوانید در آن واحد هردو را تصور کنید چطور محمول برای این می‌آورید و می‌گویید که لا یجتمعان؟! شما دو چیز را جدا جدا تصور کردید و آوردید مثل اینکه اینها اصلاً ارتباطی باهم ندارند. چطور اینکه الآن این لیوان با این ظرف آب هیچ ارتباطی با همدیگر ندارند. فرض کنید شما دیروز یک ظرف آبی را تصور کردید و یک لیوان هم فردا تصور می‌کنید، اینها ارتباطی باهم ندارند ولی یک مرتبه آن تصویری که دیروز کردید و آن تصویری

که فردا می‌کنید، - الآن نه الآن تصور نکرده‌اید فایده ندارد - وقتی فردا آمد و آن تصور بعدی پیدا شد آن وقت تصور قبلی را با تصور بعدی ضمیمه می‌کنید و می‌گویید که آن لیوان برای این ظرف آب است ها! پس هر دو را باهم تصور کردید. حالا که تصور کردید محمول می‌آورید. در متناقضین هم مسئله همین‌طور است. اول دو چیز مجزا تصور می‌کنید بعد یک دفعه می‌گویید که لا یجتمعان. اینکه می‌گویید: لا یجتمعان دلیل بر این است که هر دو باهم تصور شده است. اگر تصور نمی‌شد چطور حکم به محمول برای این کردید؟!

إِنَّ مَحْمُولَ الْعُقُودِ الْحَمَلِيَّةِ سِوَاءَ كَانَتْ مُوجِبَةً أَوْ سَالِبَةً قَدْ يَكُونُ ثُبُوتِيًّا وَقَدْ يَكُونُ عَدْمِيًّا فِي الْخَارِجِ
وَأَمَّا فِي الذِّهْنِ فَلَا بُدَّ وَأَنْ يَكُونَ حَاضِرًا مَوْجُودًا لِاسْتِحَالَةِ الْحُكْمِ بِمَا لَا يَكُونُ حَاضِرًا عِنْدَ النَّفْسِ.^۱

محمول عقود حملیه چه در قضایای موجهه یا در قضایای سالبه گاهی اوقات ثبوتی است یا در خارج معدوم است. این مربوط به خارج است اما در ذهن چطور است؟ این محمول باید در ذهن حاضر و موجود باشد چون محال است که شما به یک خبر و محمولی حکم کنید که او در نفس حاضر نیست. نفس که نمی‌آید یک امر عدمی را حمل کند بلکه نفس می‌آید امر وجودی را بر موضوع حمل می‌کند، نه امر وجودی که در خارج هست بلکه امری که در خودش هست. چیزی که نفس هنوز تصورش را نکرده چطور او را حمل می‌کند؟ نفس هنوز تصور نکرده است! شما الآن [چیزی را] تصور نکردید می‌توانید چیزی را حمل کنید؟ شاید بتوانید!! ذهن وقاد حکیم شاید خرق این عادت بکند!!

وَأَمَّا مَوْضُوعُهَا سِوَاءَ كَانَتْ مُوجِبَةً أَوْ سَالِبَةً فَلَا بُدَّ وَأَنْ يَكُونَ لَهُ وَجُودٌ فِي النَّفْسِ لِاسْتِحَالَةِ الْحُكْمِ
عَلَى مَا لَا يَكُونُ كَذَلِكَ وَأَمَّا فِي الْخَارِجِ فَكَذَلِكَ إِذَا كَانَ الْحُكْمُ بِالْإِجَابِ بِحَسَبِ ظَرْفِ الْخَارِجِ.

اما موضوع این قضایای حملیه چه در قضایای موجهه یا سالبه باید وجودی در نفس داشته باشد چون حکم محال است بر چیزی که در نفس وجود نداشته باشد. چیزی که در نفس وجود ندارد طبعاً انسان نمی‌تواند برای او محمول هم بیاورد و اما در خارج به همین کیفیت هست. در صورتی که قضایای ما ناظر به خارج است و حکم به ایجاب ما در قضیه ناظر به آن قضیه خارجی است.

لِاسْتِدْعَاءِ الْحُكْمِ بِحَسَبِ أَيِّ ظَرْفٍ وَجُودَ الْمَوْضُوعِ فِيهِ لِأَنَّ ثُبُوتَ شَيْءٍ لِشَيْءٍ فِي أَيِّ مَوْطِنٍ كَانَ
يَتَفَرَّغُ عَلَى ثُبُوتِهِ فِي نَفْسِهِ اللَّهُمَّ إِلَّا إِذَا كَانَ الْمَحْمُولُ فِي مَعْنَى السَّلْبِ الْمَطْلُوقِ نَحْوَ زَيْدٍ مَعْدُومٍ فِي
الْخَارِجِ أَوْ شَرِيكُ الْبَارِي مُمْتَنِعٌ فَإِنَّهُ وَإِنْ نُسِبَ إِلَى الْخَارِجِ لِكِنَّةِ نَفْسِ السَّلْبِ عَنِ الْخَارِجِ فَكَأَنَّهُ
قِيلَ زَيْدٌ الْمُتَصَوَّرُ فِي الذِّهْنِ لَيْسَ فِي الْخَارِجِ.

چون حکم به حسب هر ظرفی وجود موضوع را در آن ظرف استدعاء می‌کند. ثبوت شیء برای شیء در هر موطنی چه موطن خارج چه موطن نفس متفرع بر ثبوت آن موضوع است مگر اینکه محمول ما در معنای سلب مطلق باشد مانند زید معدوم فی الخارج که در اینجا زید وجود خارجی ندارد یا شریک الباری ممتنع با اینکه قضایای قضایای موجهه است اما در عین حال موضوعشان وجود خارجی ندارد بلکه فقط وجود ذهنی دارد.

^۱. همان.

اگرچه نسبت به خارج داده شده ولی نفس سلب از خارج است [کأنَّ گفته می‌شود که زیدی که متصور است] این جناب زید در خارج نیست.

و إِذَا كَانَ الْحُكْمُ بِالسَّلْبِ فِي الْخَارِجِ فَلَا يَقْتَضِي نَفْسَ الْحُكْمِ وَجُودَ الْمَوْضُوعِ فِيهِ لِجَوَازِ سَلْبِ الْمَعْدُومِ وَ السَّلْبِ عَنِ الْمَعْدُومِ.^۱

وقتی ما حکم به سلب در خارج می‌کنیم و می‌گوییم که در خارج چیزی نیست پس نفس حکم اقتضای وجود موضوع را در خارج نمی‌کند چون این قضیه حملیه ما در اینجا سلب ناظر به خارج هست و ما در اینجا می‌گوییم که در خارج موضوع وجود ندارد. بنابراین خود حکم اقتضای موجود را نمی‌کند چون شما هم می‌توانید معدوم را از یک موضوعی سلب کنید همین‌طور می‌توانید از یک امر معدومی سلب کنید؛ هم می‌توانید موضوع باشد و آن قیام را از او سلب کنید؛ قیامی که در خارج نیست و هم می‌توانید موضوعی را که نیست یا شریک‌الباری را که نیست شما چیزی را از او سلب کنید؛ وجود را از او سلب کنید؛ وجودی که در خارج نیست.

هَذَا بِحَسَبِ خُصُوصِ طَبِيعَةِ السَّلْبِ بِمَا هُوَ سَلْبٌ لَا بِمَا هُوَ حُكْمٌ مِنَ الْأَحْكَامِ الْوَاقِعَةِ عَنِ النَّفْسِ الْإِنْسَانِيَّةِ.

این به حسب خصوص طبیعت سلب است از نظر سلب بودن، طبیعت سلب این مطلب را اقتضاء می‌کند. نه از نظر اینکه این سلب حکمی است از احکامی که از نفس انسان واقع می‌شود چون این حکم از آن جایی که این سلب ناظر به خارج است عدم بر او حاکم است. از آن جایی که این سلب حکم و فعلی از افعال نفس است خود این سلب **نَحْوُ مِنَ الْوُجُودِ** بالأخره نفس آمده و این سلب را در این قضیه ایجاد کرده است. بنابراین اگر سلب ما ناظر به خارج باشد معنایش معنای عدم است و اگر این سلب را به لحاظ تحققش در نفس و فعلی از افعال نفس و حکمی از احکام نفس ما بخواهیم لحاظ بکنیم این قضیه سالبه ما خودش رایحه‌ای از وجود هم دارد.

فَقَوْلُهُمْ إِنَّ مَوْضُوعَ السَّلْبِ أَعْمٌ مِنْ مَوْضُوعِ الْمَوْجِبَةِ الْمَعْدُولَةِ أَوْ السَّلْبَةِ الْمَحْمُولِ لَيْسَ مَعْنَاهُ أَنَّ مَوْضُوعَ السَّلْبِ يَجُوزُ أَنْ يَكُونَ مَعْدُوماً فِي الْخَارِجِ دُونَ مَوْضُوعِ الْمَوْجِبَةِ إِذْ مَوْضُوعُ الْمَوْجِبَةِ أَيْضاً قَدْ يَكُونُ مَعْدُوماً فِي الْخَارِجِ قَوْلُنَا شَرِيكَ الْبَارِي مَمْتَنِعٌ وَاجْتِمَاعُ النَّقِیْضِیْنِ مَحَالٌّ وَ لَا أَنَّ مَوْضُوعَ الْمَوْجِبَةِ يَجِبُ أَنْ يَتَحَقَّقَ أَوْ يَتَمَثَّلَ فِي وَجُودٍ أَوْ ذَهْنٍ دُونَ مَوْضُوعِ السَّلْبِ إِذْ مَوْضُوعُ السَّلْبِ أَيْضاً كَذَلِكَ.

اینکه بعضی‌ها آقایان می‌فرمایند که موضوع سالبه اعم از موضوع موجبه معدوله یا سالبه المحمول است چون در موضوع موجبه معدوله وجود موضوع شرط است ولی در موضوع سالبه وجود موضوع شرط نیست معنایش این نیست که موضوع سالبه جایز است که در خارج معدوم باشد ولی موضوع موجبه معدوله المحمول حتماً باید در خارج باشد چطور اینکه می‌گوییم: **زیدٌ لا قائمٌ**. زیرا موضوع موجبه [همین‌طور در خارج معدوم

۱. همان، ص ۳۷۱.

است مثل شریک الباری ممتنع و اجتماع النقیضین محال] باینکه شریک الباری موجه است ولی موضوعش در خارج نیست، و همین طور به این معنا نیست که موضوع موجه حتماً باید در خارج باشد یا اینکه در وجود یا در ذهن تمثل پیدا کند.

نحوی از وجود داشتن قضیه، به صرف تصور موضوعش در ذهن

دَوْنَ مَوْضُوعِ السَّالِبَةِ.... نه موضوع سالبه، زیرا به محض اینکه ذهن یک قضیه سالبه را مجسم کرد به این موضوع وجود داد ولو اینکه سالبه است ولی بالأخره تصور کرد و تصور هم **نَحْوُ مِنَ الوجود**. به این معنا نیست زیرا موضوع سالبه هم نحوی از وجود دارد یا وجود خارجی دارد یا وجود ذهنی دارد.

بَلْ بِمَعْنَى أَنَّ السَّلْبَ يَصْحُحُ عَنِ الْمَوْضُوعِ الْغَيْرِ الثَّابِتِ بِمَا هُوَ غَيْرُ ثَابِتٍ أَصْلًا عَلَى أَنَّ لِلْعَقْلِ أَنْ يَعْتَبِرَ هَذَا الْاِعْتِبَارَ فِي السَّلْبِ وَ يَأْخُذُ مَوْضُوعَ السَّالِبَةِ عَلَى هَذَا الْوَجْهِ
بلکه اینکه می فرمایند: موضوع سالبه اعم است، معنایش این است اصلاً سلب از موضوعی که ثابت نیست صحیح است از جهت اینکه غیر ثابت است ولی در موجه این نیست حتی در شریک الباری وقتی که ما تصور شریک الباری را می کنیم صرف نظر از عدم او، ما تصور می کنیم. شریک الباری را تصور می کنیم بعد می گوئیم: خب این شریک الباری می شود باشد یا نه؟! نه اینکه از اول بنا را ببریم بر نبود شریک الباری! اما در قضیه سالبه به انتفاء موضوع یک هم چنین کاری را می کنیم و از اول بنا را می بریم و می گوئیم: **لَيْسَ زَيْدٌ بِقَائِمٍ عَلَى أَنَّهُ لَيْسَ فِي الْخَارِجِ أَصْلًا** زیدی در خارج نیست تا اینکه قائم باشد. ما از اول بحث را روی زیدی که معدوم است می بریم و فرض را در آنجا می کنیم که اصلاً زید در خارج نیست.

يَا الْمَعْدُومُ الْمَطْلُوقُ لَا يُخْبِرُ عَنْهُ از اول فرض را بردیم روی امری که در خارج نیست خودمان داریم می گوئیم: **الْمَعْدُومُ الْمَطْلُوقُ**. شما که می گوئید: **الْمَعْدُومُ الْمَطْلُوقُ** آیا فرض وجود خارجی کردید؟! خودتان از اول فرض عدم کردید آن وقت با فرض عدم **لَا يُخْبِرُ عَنْهُ** را محمول قرار می دهید. معنایش این است؛ یعنی در قضیه سالبه به انتفاء موضوع ما در آنجا حیثیت عدم خارج را از اول لحاظ کردیم ولی در موجه این طور نیست. ما از اول حتی در شریک الباری حیثیت را لحاظ نمی کنیم؛ حیثیت عدم را در آن لحاظ نمی کنیم. این فقط فرق بین اینهاست.

يَصْحُحُ عَنِ الْمَوْضُوعِ... سلب از موضوعی که ثابت نیست بِمَا هُوَ غَيْرُ ثَابِتٍ یعنی از لحاظ عدم ثباتش ما این حکم را بر او می کنیم بر این مبنا که عقل می تواند این اعتبار را در سلب بگیرد و او را در خارج منتفی بداند و موضوع سالبه را بر این وجه قرار بدهد که در خارج وجود ندارد.

تَلْمِيذٌ: از اول که به عدم حکم می کنیم که الْمَعْدُومُ الْمَطْلُوقُ لَا يُخْبِرُ عَنْهُ، این با آن مطلب و أَمَا فِي الذَّهْنِ فَلَا بُدَّ وَ أَنْ يَكُونَ حَاضِرًا مَوْجُودًا تَسْلُسِلُ بِمِشْرِ نَمِي أَيْدِي؟!!

استاد: خب این در ذهن هست و در ذهن حاضر هست. همین که ذهن می خواهد یک قضیه بگوید

بالآخره موضوع و محمول را تصور کرده است و الا بدون تصور می خواهد چه بگوید؟! ولی صحبت در این است که این ذهن که از الآن می خواهد این موضوع را بگوید این موضوع را به چه لحاظی تصور می کند؟! به لحاظ وجود خارجی یا به لحاظ عدم وجود خارجی؟! به لحاظ عدم. پس در عین اینکه وجود نفسی دارد ولی لحاظ، لحاظ عدم است.

بِخِلَافِ الْإِيجَابِ وَ الْمَوْجِبَةِ فَإِنَّ الْإِيجَابَ وَ إِنْ صَحَّ عَلَى الْمَوْضُوعِ الْغَيْرِ الثَّابِتِ.

[به خلاف ایجاب و] قضیه موجبیه اگرچه ایجاب صحیح است بر موضوعی که در خارج نیست؛ شما گرچه می گوئید: شریک الباری ممتنع ولی امتناع را به لحاظ شریک الباری معدوم نمی کنید امتناع را به لحاظ ماهیت شریک الباری می آوریم یعنی شریک الباری ماهیتش به یک نحوی است وقتی که یک شخص تصور بکند امتناع را بر او حمل می کند اما نه اینکه از اول شریک الباری به وصف **أَنَّهُ مَعْدُومٌ فِي الْخَارِجِ هُوَ مَمْتَنَعٌ**، نه یک هم چنین حرفی نمی زنیم.

لكن لا يصحُّ عليه من حيث هو غير ثابت بل من حيث له ثبوت ما لأنَّ الإيجابَ يَقْتَضِي وجودَ شيءٍ حتى يوجد له شيءٌ آخر.

لکن صحیح نیست که در ایجاب این حمل بشود بر موضوع از حیث اینکه این در خارج نیست بلکه از حیثی که ثبوت مائی در ذهن دارد. چون ایجاب وجود شیئی را اقتضاء می کند تا اینکه بر شیء دیگری که محمول باشد حمل بشود و تا زمانی که این موضوع در ذهن محقق نشود ما برای او محمول نمی توانیم بیاوریم.

اللهم صلِّ على محمد و آل محمد